

پیش‌خواب

حاشیه‌ای بر یادمان نوانتشار حجت‌الاسلام حاج‌سیداحمد خمینی

برای او، که امین امام بود

■ **جواد کامور بخشایش**

زندگی مرحوم حاج سید احمد خمینی را، می‌توان از دو دیدگاه متفاوت تحلیل کرد. اول آنکه اگر فرزند امام خمینی نبود و با ایشان ارتباط نمی‌یافت و در مرکز ثقل مبارزه- بیت امام- قرار نمی‌گرفت، به همین اندازه از شهرت و اعتبار می‌رسید؟ از این زاویه، مقایسه فعالیت‌های سیاسی وی با دیگر روحانیون هم‌سنگ او نشان می‌دهد که انتسابش به امام و شهرتش در بین مبارزان، تا چه حد فعالیت‌های سیاسی او را-اگر چه اندک- تأثیر گذار جلوه داده است. دوم آنکه، اگر سیداحمد فرزند امام خمینی نبود و از حساسیت‌های عوامل امنیتی به دور می‌ماند و فعالیت‌های سیاسی‌اش، تا این حد زیر ذره‌بین مأموران ساواک قرار نمی‌گرفت و مانند هم‌مسلمان خود، مبارزات سیاسی‌اش را ادامه می‌داد و در سال‌های بعد هم به دلیل همراهی همیشگی‌اش با امام، تلاش‌های او در برهه‌های مختلف در سایه نمی‌ماند، شهرت و اعتبارش بیش از محبوبیت و شهرت کنونی‌اش نبود؟ و نقش او پررنگ‌تر نمی‌شد؟

حجت‌الاسلام‌والمسلمین سیداحمد خمینی، آخرین فرزند پسر امام، در خانه‌ای پرورش یافت که بعدها مرکز ثقل فعالیت‌های سیاسی علیه رژیم پهلوی شد. او در حمایت پدری بزرگ شد که شالوده رژیم پهلوی را از هم گسست و نظامی اسلامی را، در ایران برپا کرد- سیداحمد از دوره نوجوانی و جوانی، با الفبای فعالیت سیاسی و شخصیت‌های مبارز آشنا شد و شاکله ذهنی‌اش بر همان مبنا شکل گرفت. وی در دوره جوانی، فعالیت‌های سیاسی‌اش را در غیاب پدر- اما با راهنمایی ایشان- آغاز کرد. فعالیت سیاسی او در دوران دوری از



زنده‌باد حجت‌الاسلام و المسلمین حاج‌سیداحمد خمینی، درواپسین ماهه‌های حیات

پدرش، بیش از یک دهه به طول انجامید، تا جایی که جزو تصمیم‌گیرندگان اصلی کنشون مبارزه (بیت امام) به شمار می‌رفت. فعالیت‌های سیاسی سیداحمد از اولین سال‌های تبعید امام آغاز شده اما ورود جدی او به عرصه سیاست، از زمانی بود که از نظر سنی به مرحله یختگی رسیده و به سبب حضور در حلقه درس پدر، برادر و استادان حوزه علمیه قم، به لباس روحانیت ملبیس شده بود. او به دلیل آنکه فرزند امام بود، جایگاه خاصی در جامعه یافت و در همه سال‌هایی که امام در تبعید نجف به سر می‌برد، بیت امام را اداره می‌کرد و مشعل مبارزه را، در قم روشن نگه می‌داشت. او پس از فوت برادرش آیت‌الله سیدمصطفی خمینی، مسئولیت اداره بیت امام در نجف و برقراری ارتباط با داخل و خارج کشور را، بر عهده گرفت. هنگامی که عرصه برای حضور امام خمینی در عراق تنگ می‌نویسد: «طبق گزارش‌ها، پایتخت فرانسه رفت، حدود چهارم در دهکده نوفل‌لوشاتو مستقر شد و در آنجا هم، اداره‌امور را بر عهده گرفت. سیداحمد همراه امام به ایران آمد و با حضور در کنار ایشان، در بسیاری از رویدادهای سال‌های اول پیروزی انقلاب اسلامی، نقش مؤثری داشت. وی در کنار آن، رابط امین بین امام و مسئولان بود. مسئولیت مهم ایشان در آن دوران، حفظ امنیت و سلامت امام بود. با رحلت امام، سیداحمد خمینی تقریباً از سیاست کناره گرفت و به ریاض و معنویات و اداره امور حرم امام مشغول شد، تا سرانجام در ۲۶ اسفند ۱۳۷۳، چشم از جهان فروبست.

از جمع‌بندی این دو تحلیل چنین برمی‌آید، که با آنکه بسیاری از فعالیت‌های سیداحمد به سبب قرار گرفتن در شمعاع وجود امام، دیده نشد و در دوران پس از انقلاب هم، استقلال او کمرنگ شد، دستاورد و ایستگی‌اش را به امام، در پیشبرد انقلاب بسیار مؤثر بود. او مبارزی بود که با بهره‌گیری از موقعیت خود، به چهره‌ای اثرگذار تبدیل شد. اثری که اشارات فوق، به بهانه معرفی آن صورت گرفت، بر آن است

با استناد به منابع موجود و تکیه بر اسناد ساواک،

تحلیلی از زندگی سیداحمد خمینی را ارائه کند.

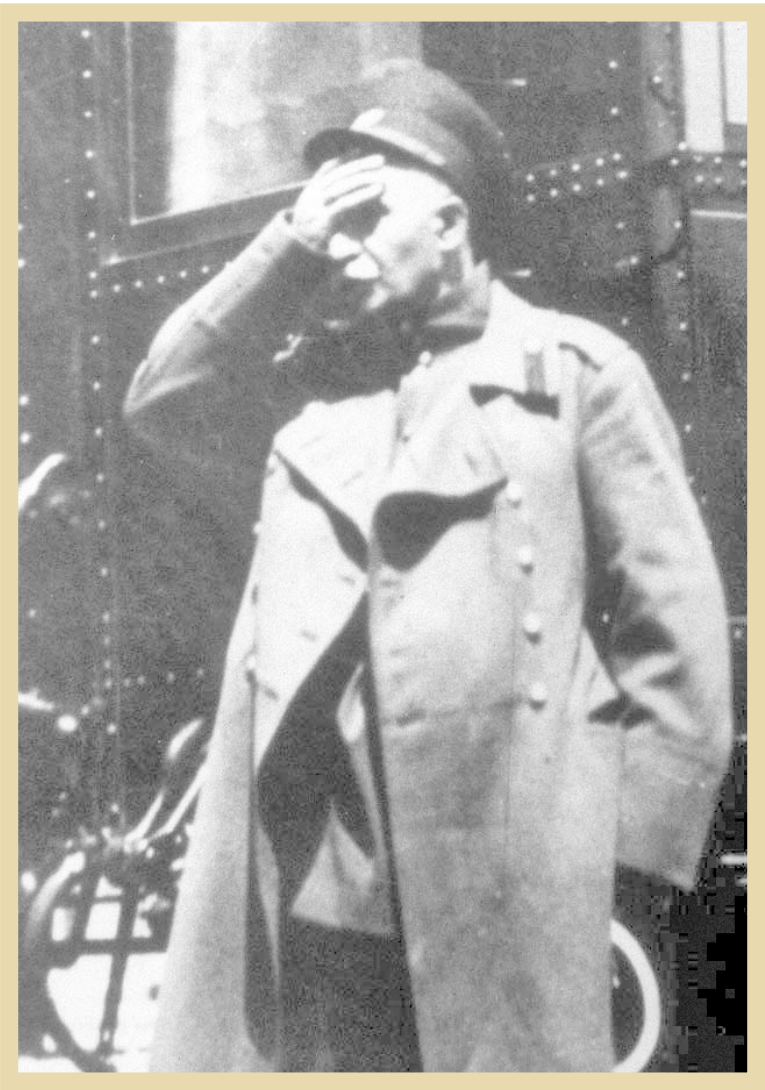
■ **سمانه صادقی**

در آستانه فرارسیدن هشتادمین سالروز خلع رضاخان از سلطنت، این بار به بازخوانی این رویداد، از منظر اسناد و مطبوعات خارجی پرداخته‌ایم. آنان در این مقطع به مقتضای منافع خویش، ناگزیر از آن شدند تا پاره‌ای از مصائب ایران در دوران حاکمیت قزاق را، بازگویند! این اعترافات در حالی انجام می‌گرفت، که دولت انگلستان – که در رأس این رسانه‌های افشاگر قرار داشت – خود بیشترین نقش را در بر کشیدن رضاخان و تحمیل وی به مردم ایران، ایفا نموده بود. امید آنکه تاریخ پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را، مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **ایران در مسیر انقلاب علیه رضاخان، در آستانه شهریور ۲۰**

اغلب تحلیلگران تاریخ معاصر ایران، بر این باورند که رضاخان، از آن روی که به طرفداری از آلمان‌ها متعایل شده بود، به اجبار انگلیسی‌ها در میانه جنگ جهانی دوم، از سلطنت بر کنار شده است. اما اسناد وزارت خارجه امریکا و گزارش‌های خبرنگار نیویورک تایمز- که در اول سپتامبر ۱۹۴۱، وارد تهران شد- به خوبی نشان می‌دهد که طرفداری رضاخان از آلمان‌ها، در حد یک اتهام است و تحقیقا علت اصلی خلع او از حکومت نیست. در واقع خفقان و سزایطی که رضاخان در کشور ایجاد کرده بود، کار را به کناره‌گیری و تبعید وی کشانده است. ری برک در مقاله‌ای که ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۱ در روزنامه نیویورک تایمز، با عنوان «پیش‌بینی شورش در ایران، دیپلمات‌های خارجی پیش‌بینی می‌کنند: اگر شاه دست از قدرت نبردارد، قیامی در راه خواهد بود» به چاپ رسید، می‌نویسد: «مطلب گزارش‌ها، پایتخت و استان‌های جنوب‌غربی ایران، در آستانه انقلاب قرار دارد و احساسات شدید ضد شاه، تمام ایران را فراگرفته است. اگر رضاشاه پهلوی کناره‌گیری



نظری به علل اصلی بر کناری رضاخان از سلطنت، در آینه اسناد

انگلستان و رسانه‌هایش به بر کشیده خود حمله‌ور می‌شوند!

■ **روایت مطبوعات غربی از علل و زمینه‌های شورش قریب‌الوقوع مردم علیه رضاخان**

تکند یا به دست بریتانیایی‌ها و روس‌ها از سلطنت خلع نشود، طی دو هفته یا سه هفته آینده، قطعاً شورش بزرگ در راه خواهد بود... احساسات مردمی ضد شاه و همین‌طور ضد رژیم سلطنتی در تهران، مشهود است. در این شهر، حکومت نظامی به مورد اجرا گذاشته شده و گشت‌های پلیس، در تلاش برای جلوگیری از تجمع‌های خیابانی و شعارنویسی با گچ و رنگ بر دیوارهای کاخ شاه و ساختمان‌های جنوب شهر، یا منطقه کارگرنشین پایتخت، افزایش یافته است. شعارهایی با این مضامین که: «شاه قاتل است- عزیش کنید» و «هرگ بر شاه» و بسیاری شعارهای دیگر، بر در و دیوار خوندمای می‌کنند...». هرورد. جی. ماینور، دبیر سفارت امریکا نیز، در گزارش‌های خود در خصوص وقوع شورش و برکناری رضاخان از سلطنت، می‌نویسد: «به نظر من تحولات مهمی، مانند یک کودتا یا خروج شاه در شرف وقوع است... اعتبار شاه به پایین‌ترین حد خود رسیده است و روند حوادث چنان بر ضد اوست، که خروج او از محنه محتمل است... در هر صورت، به نظر من کناره‌گیری شاه یا بر کناری او، حتمی است...».

■ **روایت مطبوعات غربی از علل و زمینه‌های شورش قریب‌الوقوع مردم علیه رضاخان**

البته پراوضاع است که علت شورش‌های مردم، چه بود. در واقع زورگویی، خفقان و سرکوب ۲۰ ساله رضاخان، در کنار وضعیت بد اقتصادی، جامعه را در آستانه شورش قرار داده بود. انگلیسی‌ها هم در پی یک ایران امن می‌گشتند، که کاملاً تحت سلطه بی یک ایران امن می‌باشد، با عنوان اینکه رضاخان از دستوراتشان در خصوص خروج آلمان‌ها از خاک ایران و اعلان جنگ نسبت به آنها سر باز می‌زند، تصمیم گرفتند ایران را به اشغال خود در آورند! روزنامه آسوشیتدپرس در گزارشی، به این مسئله اشاره کرده و می‌نویسد: «منابع موق انگلیسی اشاره کرده‌اند که احتمال دارد بریتانیا و روسیه، به دلیل گزارش‌های متعدد از ناراضایتی فزاینده مردم از رژیم استبدادی رضاشاه



رضاخان در لحظه خروج از ایران و در حال خدا حافظی با چالش خویش

بیگانه بود و هر فرد و هر مانعی را که بر سر راهش قرار داشت، نیست و نابود کرد. در حال حاضر بیش از ۵۰۰ نفر، که او آنها را به دلایل شخصی و یا سیاسی به زندان انداخته بود، آزاد شده‌اند. اما فهرستی طولانی از کسانی هم وجود دارد، که در زندان به سفری بی‌ بازگشت فرستاده شده‌اند. اما بزرگ‌ترین سوءاستفاده و فساد او، استثمار و بیگاری کشیدن وحشتناک از مردم بود. این بهره‌کشی ظالمانه از مردم ناشی از سیاست‌های کوتاه‌بینانه او، برنامه بیش از حد سریع و پرشتاب او برای نوسازی، نگهداری یک ارتش بزرگ، و حرص و طمع شخصی وی بود... بی‌تردید با هشت رyal میانگین دستمزد روزانه یک کارگر، نمی‌شد غذای کافی برای یک خانواده فراهم کرد، چه رسد به خرید لباس و سایر ضروریات زندگی، آموزش و پرورش، به‌رغم سروصدا و تبلیغ بسیار، چیزی لوکس و مختص طبقات بالا بود. مالیات هم برای ثروتمندان چنان زیاد بود، که آنها مجبور به استثمار و بهره‌کشی بیش از حد از توده مردم بودند. به سربازان وظیفه، ماهی هفت ryal حقوق داده می‌شد، که این مبلغ برای امرار معاش خود آنان، تکافو نمی‌کرد و البته هیچ فکری هم برای خانواده آنها نشده بود. بخشی از همین رقم ناچیز هم، به وسیله افسران ارتش به سرقت می‌رفت! در برخی از املاک رضاشاه، کارگران با دستمزد سه ryal در روز، به اجبار به کار گرفته می‌شدند، که این با برده‌داری چندان فرقی نداشت...». لذا از همین روه، انگلیسی‌ها پس از آنکه متوجه شدند راه نجاتی برای مهره دست‌نشانده‌شان ندارند، به سرعت وارد عمل شده و او را مجبور به کناره‌گیری از سلطنت کردند!

■ **همگامی تاکتیکی رسانه‌های انگلیسی با مردم ایران، در نفرت از رضاخان**

مقاتل انگلیسی که به‌خوبی از نفرت مردم نسبت به رضاخان و شرایط ایران آگاه بودند، تصمیم گرفتند خود را به‌طور کامل از او جدا کنند. انگلیسی‌ها برای اینکه به مردم ایران نشان دهند که هیچ رابطه‌ای با رضاخان ندارند و او را از خود رانده‌اند، تبلیغاتی رادیویی را بر ضد او به راه انداختند! به همین منظور از حدود دو هفته قبل از کناره‌گیری رضاخان از سلطنت، رادیوهای لندن و دهلی‌نو، در برنامه‌هایی به زبان فارسی و انگلیسی، توجه مردم ایران را به ظلم و بی‌عدالتی و بیگاری کشیدن از مردم و استثمار آنها در حکومت قزاق، جلب کردند. به عنوان مثال رادیو بی‌بی‌سی لندن و رادیو دهلی، از نیمه شهریور ۱۳۲۰ و به صورت هماهنگ، از ضرورت رفتن رضاشاه گفته و به بیان مقاصد و ظلم دوران سلطنت وی پرداختند. این رادیوها در برنامه‌های خود به‌طور آشکار، رضاخان را دزد، آدمکش و دیکتاتور می‌نامیدند. آنها علاوه بر این به مردم ایران، مژده پایان دیکتاتوری و برقراری حکومتی دموکراتیک را نیز می‌دادند. این رادیوها به نکاتی اشاره می‌کردند، که مردم ایران خود آنها را می‌ناستند! اما جرئت بیش از رانداشتند. در کل تأثیر این برنامه‌های رادیویی، فراوان بود، چون در واقع واگو به سخن مردم ایران به شمار می‌رفت. این وضعیت به نقطه‌ای انجامید، که اقتدار شاه و ترس از او به سرعت از بین رفت و در هر کوی و برزن، مردم آشکارا شروع به انتقاد و بدگویی از او کردند. تبلیغات بر ضد رضاشاه در برنامه‌های رادیویی فارسی‌زبان، به شیوه‌ای بود که لوئیس درفوس (وزیرمختار امریکا در ایران)، درباره آن در گزارش خود به وزارت خارجه امریکا، چنین آورده است: «فعالیت‌های ضد شاه در برنامه‌ای که به زبان فارسی از لندن پخش شد، به اوج خود رسید. در این برنامه ذکر شد که شاه، پخش بزرگی از املاک و اراضی ارزشمند کشور را غصب کرده و هیچ پولی بابت آنها نپرداخته و با اگر هم پرداخته، به فقیران از ارزش آنها بوده است. اینکه مالکان به تاهد پس از مرگ، حبس و یا هنگ حرم، تن به فروش املاک خود داده‌اند و کشورازن فلاکت‌زده باید با عرق جبین خود، جیب‌های شاه را از طلا پر کنند. این برنامه با خواندن شعری (از یک شاعر)، که گفته می‌شود هشت سال پیش به دستور شاه به زندان افتاد، تمام شد. این شعر شاه را به ضحاک، شخصیت افسانه‌ای، تشبیه می‌کند و می‌پرسد کجاچند فریدون‌ها و کاوه‌ها، تا کاخ ظلم و ستم واژگون کنند...؟». هرچند که آسوشیتدپرس در گزارشی با عنوان «برنامه‌های رادیویی لندن و هند برای مردم ایران، رضاشاه را تحت فشار می‌گذارد»، نوشت: «مسئولان ایرانی از برنامه‌های فارسی بنگاه سخن پرآکنی بریتانیا (بی‌بی‌سی) و همچنین برنامه‌های فارسی که از دهلی‌نو پخش می‌شود و هر دو ناگهان لحنی شدیداً انتقادی نسبت به دولت ایران پیدا کرده، ابراز نگرانی کرده‌اند. این برنامه‌ها به بسیاری از مردم ایران، چنین القا می‌کنند که وضعیت موجود دیگر مورد تأیید بریتانیا نیست و احتمالاً وایت هال (دولت انگلستان) به حامیان تغییر چراغ سبز نشان داده است...»

■ **رضاخان ناگزیر از تسلیم و واگذاری قدرت**

پس از اشغال خاک ایران توسط متفقین، در ۱۸ شهریور، دولت ایران به اصرار اشغالگران، با تعطیلی سفار تخانه‌های آلمان، ایتالیا، رومانی و مجارستان، موافقت می‌کند و تحت فشار روسیه و انگلیس، به آلمان نیز اعلام جنگ می‌دهد. دستورات انگلیسی‌ها، به همین جا ختم نمی‌شود چراکه پس از آن وزیر

روزنامه جوان | شماره ۶۲۸۹

انگلیس، مجدداً در هشداری به دولت ایران اعلام می‌کند: اگر در برابر خواسته‌های متفقین کوتاهی کند، به زودی تهران به اشغال نظامی در خواهد آمد! در پی این هشدار و در ادامه پیشروی‌ها، نیروهای انگلیس و شوروی، در ۲۴ شهریور به حومه تهران می‌رسند. البته پس از تبلیغات رادیویی که انگلیسی‌ها در نفی سلطنت رضاخان انجام می‌دادند، روشن بود که او یا باید خودش کنار برود، یا به زور و اجبار بر کنار شود! با این حال رضاخان تا آخرین دقایق، امیدوار بود تاج و تختش را حفظ کند! به همین منظور هم شب ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۱، ابراهیم قوام را به سفارت انگلیس فرستاد، بلکه بتواند انگلیسی‌ها را راضی به ماندن خود کند اما بولارد سفیر وقت انگلیس، در پاسخ به فرستاده شاه می‌گوید: «استعفا تنها گزینه رضاشاه ایست و هیچ راه دیگری هم وجود ندارد!» نتیجتاً رضاخان صبح روز ۱۶ سپتامبر، به نفع ولیعهدش (محمدرضا پهلوی) از سلطنت استعفا داد و مجلس در همان روز، کناره‌گیری او را پذیرفت. رضاخان در بیانیه‌ای به توضیح علت کناره‌گیری‌اش از سلطنت پرداخته، اعلام می‌کند: «نظر به اینکه من همه قوای خود را در این چند ساله، مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام، حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است، که یک قوه و بنیه جوان‌تری به کارهای کشور، که مراقبت دائم لازم دارد بپردازد و اسباب سعادت‌ورزی ملت را فراهم آورد. بنابراین امر سلطنت را، به ولیعهد و جانشین خود تفویض کرده و از کار کناره نمودم. از امروز که ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ است، عموم ملت از کشور و لشکری ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسند و آنچه از سوی مصالح نسبت به من می‌کردند نسبت به ایشان منظور دارند.»

■ **قزاق، خروج از کشور و آغاز دوران سرگردانی**

رضاخان پس از استعفا از سلطنت و ترک تهران، تا زمانی که ترتیب خروجش از کشور داده شود، همراه خانواده به اصفهان می‌رود. اما پایان کار دیکتاتور، به این آسانی‌ها هم نیست چراکه برخی از نمایندگان مجلس، خواستار بازگرداندن و محاکمه او هستند! در همین رابطه روزنامه شیکاگو دیلی تریبون، در گزارشی با عنوان «بریتانیا گزارش داد: ایرانی‌ها به دنبال محاکمه شاه سابق، اتهامات مبنی بر سوءاستفاده از مقام تحقیق درباره دارایی‌های شاه» می‌نویسد: «برخی از اعضای مجلس ایران، که از برقراری جمهوری در کشور حمایت می‌کنند، امروز خواستار این شدند که شاه سابق رضاخان پهلوی، از اصفهان به تهران بازگردانده و بابت اتهاماتی از قبیل سوءاستفاده از مقام در طول ۱۵ سال حکومتش، محاکمه شود. سفارت بریتانیا این اطلاعات را منتشر کرده است. شاه سابق که در اصفهان، در ۲۰۰ مایلی جنوب تهران به سر می‌برد، هنوز اجازه خروج از این شهر را پیدا نکرده است. دو وزیر دربار شاهنشاهی به آنجا رفته‌اند، تا او را وادار به امضای سند انتقال اموال و دارایی‌هایش به دولت کنند. این امر می‌تواند از توسل به قانون مصدوره اموال جلوگیری کند، که دولت ایران به منظور حفظ آبروی شاه جدید، تعامیل چندانی به استفاده از آن ندارد. گفته می‌شود که شاه سابق ثروتی بالغ بر ۳۰۰ میلیون دلار، در بانک‌های ایالات متحده و کشورهای دیگر جمع کرده است، که دولت ایران امیدوار است آنها را به کشور بازگرداند... شاه جدید در یکی از اولین اقدامات خود، با باز کردن در زندان‌های کشور، ۵۰۰ زندانی سیاسی را آزاد کرد. برخی از این زندانیان، فقط برای اینکه با پدر شاه جدید مخالفت کرده، با از اجرای دستورهای او سرپیچی کرده بودند، نزدیک به ۱۲ سال بود که در زندان به سر می‌بردند...».

با این حال رضاخان در ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱، در بندرعباس سوار کشتی انگلیسی هلندی «اس‌اس پاندر» شده و ایران را به مقصد بمبئی ترک می‌کند، تا مدت‌ها بعد از آنجا به استراتحت پرداخته، سپس به آرژانتین برود. در این سفر بی‌بازگشت، یکی از همسران، شش سرش، دو تن از دخترانش، یکی از دامادهایش، یک منشی ۱۱ و خدمه، رضاخان را همراهی می‌کردند. اما انگلیسی‌ها با آنکه به رضاخان وعده داده بودند که وقتی ایران را ترک می‌کند، آزاد است به کشوری انتخاب کند، اما در عمل چنین اجازه‌ای را به او نمی‌دهند! لذا پس از نزدیک شدن کشتی به بندر بمبئی، دولت هند به رضاخان اطلاع می‌دهد، که نمی‌تواند در آنجا اقامت کند و باید هرچه سریع‌تر، به سمت جزیره موریسس برود. سفیر امریکا در گزارشی، به این خلف وعده انگلیسی‌ها اشاره کرده و می‌نویسد: «در تلگرام شماره ۱۶۹ به تاریخ ۲۸ سپتامبر ساعت ۱۰ صبح، آمده است: کار تا آنجا پیش رفت که این سفارت، درخواست وزارت امور خارجه ایران را برای کمک وزارت امورخارجه ایالات متحده در اخذ ویزای اقامت آرژانتین برای شاه و همراهانش، به وزارت خارجه ایالات متحده انتقاد داد. شاه خود، آرژانتین را برای اقامت انتخاب کرده بود. برخلاف تمام وعده‌ها، انگلیسی‌ها شاه و همراهانش را، در جزیره موریس پیاده کردند و آنان، محافل موقتاً، در آنجا هستند...». اما فرجام دیکتاتور آن بود، که باقی عمر را در همان تبعیدگاه ژوهانسبورگ بماند و پس از گذراندن سه سال تبعید، در ۴ مرداد ۱۳۳۲ در تنهایی و غربت بمیرد و برای آیندگان، نشان و عبرتی از خویش بر جای گذارد!